

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد  
بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Vanguard Woman

زن پیشواز

دپلوم انجنیر نسرين معروفی  
۲۷ جنوری ۲۰۱۳

## قلب زن بحر عمیق، انباشته از گنجینه اسرار

هزاران سال است که زن در بند خونین حاکمیت ددمنشانۀ مرد سالارانه و استبداد سیاه، زندگی اسارتبار را به پیش می برد.

سینه پر از داغ و کین خود را در برابر دشمنان غدار سپر می سازد و با بازوان دردمند از کار و زحمت، خسته و زار و حیران با اندوخته های پر از درد و رنج، خود را در بیابانی سرد و خاموش می یابد که طنین استبداد با فضای اندوهیار و مرگبار سیاه اطرافش را احاطه نموده است.

زن اسیرستم، در خاموشی با تحمل شلاق ستمگر، با آخرین توان خویش در حالی که زخم ها و درد های جسمی و روحی تنش را مانند بید می لرزاند، مهر خاموشی بر لب می زند، آه می کشد و زمزمه می کند که در آن نجوای عصیانی را آشکار می نماید.

ولی هیچ گاه حرفی بر زبان نمی آورد. اشک می ریزد و با ریختن قطره های آن که مانند مروارید غلتان، تمثالی است از هزاران راز ناگفته از عمق قلب پر تلاطمش، درد و رنج روزگار سیاه زندگانی را در سیاهچالهای استعمار و ارتجاع خاموشانه بیان می کند.

قطره های اشک است داغ و سوزان که گونه هایش را می سوزاند و رشته های وجودش را تار تار می کند. او رنج می برد، می سوزد و می سازد تا باشد با اشکان و خون دلش زمین خشکیده را آبیاری کند و گل های پژمرده را تازه سازد تا شام تاریک به صبح دل انگیز و الهام بخش رزم و ستیز شیفتگان آزادی در این غمستان ستم مبدل و نونهالان رزم، هیولا های خون آشام سیاه و سفید را به نبرد بطلبند.

زن فریاد می زند و می گوید، اشکم را که امواج سیلاب طوفانزا در بحر پر اندوه از شلاق ستمگر زمان است، می ریزم، تا موج آن صخره های ستم را بشکند.

اشکریزان ناله می کنم تا اشک و ناله ام امواج و غرش طوفان پر تلاطمی گردد تا سکوت وحشتناک ساحل سیاه و سفید را با طنین نعرۀ آزادی به جوش و خروش مبدل سازد و آنچه زندگی ام را آکنده با سیاهروزی نموده، غرق در عمق ابشار بی کران، نابود نماید.

زن می گوید:

باپا های لرزان در پرتگاه ترس، عقب در های بسته در راه رهائی گام می گذارم تا آزادی را بدرقه کنم و دستانم با دریدن زنجیر های اسارت، مشعل آزادی را بلند کند، لب به سخن می کشایم، شروع به حرف زدن می کنم و در زندان استعمارگران سکوت اسارتبار را می شکم، عقدۀ های دل را باز می نمایم تا اسرار ناگفته را فاش کنم. بعد از این دیگر

قلبم بحر آرامی نیست که درد و رنج و انواع ستمی را که به من روا داشته اند در خود فرو برد. قلب من آتشفشان است و فوران می کند و شعله هایش سرازیر می شود. تا با کوره های داغ و سوزان خود، آنچه موانع که اطرافم را احاطه نموده، بسوزاند و ذوب کند تا جز تلی از خاک و خاکستر نشانی از استبداد باقی نماند.

آری!

آتشفشان گرم و راز شب ظلمت سیاه را که شمه ای ز بیانش به صد رساله برآید، فاش کنم، فاش کنم از دل تیره این گورستان. راز دل بیرون کشم تا پرتو افکن نور درخشان در سپیده صبحگاه تاریک غمستان من گردد. از این پس زندگی در اسارت سخت ننگین است پس مرگ با ستیز را ترجیح می دهم، دل را به طوفان می بندم و در بحر آزادی غوطه ور می شوم که موج خونفشان صد لاله به بار آرد تا این لاله ها مانند موج بیکران و کوره های آتشفشان، دشمن غدار را غرق در لجنزار نابودی نمایند.

قلب من جلوه گاه راز ناگفته از مهر و کین است، کینه به دشمن غدار و غارتگر، مهر به انسان زیر ستم، میهن و آزادی.

لحظاتی است که شور و عشق آزادی سرپای وجودش را فرا می گیرد. خستگی و دلسردی و ناامیدی را کنار می زند صبح روشن و فردای پر از آرزو ها را می بیند به اهدافی که هنوز برآورده نشده، خود را آراسته می سازد و زندگی را بر مرگ ترجیح می دهد. برق آسا فریاد می کشد و با شور و هیجان به فرزند خطاب می کند که بیا با من تا شام سیهروزی های مادرت و میلیونها مادر دیگر را به شعله خورشید آرزوی نوباوگان هم رزم و هم جنسم برافروزیم تا دیگر نه سیهروزی باقی ماند و نه سیهروزان و نه رازناگفته و پنهان. سکوت مرگبار را می شکم و شیپور مبارزه آزادیخواهانه و حق طلبانه را به صدا می آورم تا فضای یأس و ناامیدی و خاموشی به فضای پر شور مبارزاتی مبدل گردد و من به حیث نیروی سازنده و مولد جامعه، پیشتاز در نبرد عشق به آزادی، در ره پیکار دشمن سوز جان خواهم داد و یا در فضای آزادی زندگی خواهم نمود.

تا که خاموش باشی و سخن به زبان نیاوری، شلاق ستمگر با آخرین توان خویش تو را برده وار درسیاهچال استبداد به سکوت اسارتبار وادار می سازد تا بتواند لکه ننگین وحشت و دهشت و ظلم و ستم خود را در دامن پاک توست و شو دهد.

### تذکر:

استفاده از کلمات "قلب و دل"، صرف رهیوئی از ادبیات گذشته است و نباید به معنای توهم نویسنده از فعالیت بیولوژیک آن تعبیر گردد.